

شیوه‌های تمایز شاعر از تخلص

(نشانه‌های "تجرید" در کاربرد تخلص)

دکتر زهره احمدی پوراناری*

چکیده

تخلص، نام شعری شاعر است که در پایان غزل می‌آید. یکی از کارکردهای تخلص، آن است که تخلص، گوینده شعر می‌شود. از زمان افلاطون تا کنون نظراتی ارائه شده مبنی بر اینکه شاعر، راوی‌ای دارد که شعر را بر زبان شاعر جاری می‌سازد این نکته در علم بلاغت، در ذیل گونه‌ای از صنعت تجرید مطرح شده‌است. نگارنده در این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی نشانه‌هایی را بر شمرده است که نشان می‌دهد برخی از غزل‌سرایان از این نکته‌ی هنری و بلاغی آگاه بوده و از آن بهره برده‌اند. نشانه‌های تمایز شاعر از تخلص، به دو دسته تقسیم می‌شود: نشانه‌های لفظی و نشانه‌های معنایی. در این تحقیق علاوه بر ذکر شیوه‌های تمایز شاعر از تخلص یا نشانه‌های "تجرید"، شخصیت تخلص با توجه به تشبیهاتی که تخلص در آن "مشبه به" قرار گرفته، توصیف و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: تجرید، تخلص، تمایز تخلص از شاعر، غزل، گوینده‌ی شعر.

مقدمه

بحث گوینده‌ی شعر در ادبیات، به زمان افلاطون برمی‌گردد افلاطون شاعر راخواننده‌ی

*Email: z.ahmadypoor@cfu.ac.ir

حرفه‌ای (یا راوی) الهام یافته‌ای معرفی می‌کند که ربّ النوع هنر به زبان وی سخن می‌گوید، مردی که از هنر و اراده‌ی آزاد از آن خود عاری است و وسیله‌ی بی‌اراده‌ی محض است. (دیچز، ۱۳۶۶: ۳۲) از قدیم صاحب نظران، شعر را الهام دانسته‌اند. یونانیان قدیم، آن را موهبت خدایان و سروشان مخصوص می‌شمرده‌اند. اعراب نیز معتقد بوده‌اند شاعر از "جن" و "شیطان" الهام می‌گیرد (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۵۳).

افلاطون، راوی شعر را "الهه‌ی شعر" نامیده و آفرینش شعر را، به چیزی خارج از روان بشری نسبت داده است، اما فلاسفه و منتقدان دویست سال اخیر این نظر را رد کرده‌اند و الهام شاعرانه را که پدیده‌ای روانی در شاعر است عامل پیدایش شعر دانسته‌اند. افکار جدید درباره‌ی الهام شاعرانه از نظریات "آرتور رمبو" و "لوتره آمون" سرچشمه گرفته‌است از دیدگاه این دو، انسان هنگام شعر گفتن تبدیل به کسی دیگر می‌شود یعنی شخصیت خود را از دست می‌دهد و در جلد یک معنویت یا صاحب قدرتی دیگر، شعر می‌گوید (براهنی، ۱۳۵۸: ۶۵).

البوت معتقد است که هنرمند باید تجربه‌ی شاعرانه بیافریند و در نتیجه، پیشرفت یک هنرمند ایثار مداوم خود او و خاموشی مداوم شخصیت است (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۵۵). طبق نظریات تی. اس. البوت در شعر سه صدا شنیده می‌شود: صدای شاعر که با خود سخن می‌گوید، صدای شاعر که خطاب به مخاطب سخن می‌گوید و صدای شاعر آنگاه که می‌کوشد شخصیتی نمایشی خلق کند که در شعر سخن بگوید (البوت، ۱۹۷۵: ۹۷) بنابراین صدای سوم، صدای تخلص یا گوینده‌ی شعر است و در واقع آن چه گوینده‌ی نمایشی می‌گوید حدیث نفس شاعر است که بر زبان گوینده‌ی دراماتیک یا نمایشی جاری شده‌است.

بررسی دیدگاه منتقدان درباره‌ی آفرینش شعر نشان می‌دهد که اغلب آن‌ها بر این باورند که آن کسی که شعر می‌گوید شاعر و ذهن او نیست بلکه در لحظات آفرینش شعر، شاعر منفعل می‌شود و نیرویی غیر از فکر و ذهن او، آفرینش شعر را به دست می‌گیرد پس همان گوینده‌ای که شعر را به شاعر تلقین می‌کند، باید آفریننده‌ی شعر دانست نه شاعر را. در غزل فارسی، موارد متعددی دیده می‌شود که شاعر درباره‌ی تخلص خود، به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی تخلص نام شعری او نیست بلکه شخص دیگری است. فراین بسیاری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد برخی از غزل سرایان، تخلص خود را گوینده‌ی شعر معرفی کرده‌اند. تمایز تخلص از شاعر، به وسیلهٔ صنعت بدیعی "تجرید" نیز توجیه می‌شود "تجرید آن است که از موصوفی که صفتی دارد، موصوف دیگری با همین صفت، انتزاع نمایند و این به جهت مبالغه است." (آهنی، ۱۳۶۰: ۲۰۴)

بیت زیر از مثال‌هایی است که در ذیل یکی از گونه‌های تجرید نقل شده‌است شاعر شخصی چون خود و با نام خود یعنی "نظیری" ساخته و درباره‌ی او گفته‌است:

نظیری را به مجلس بردم امروز و غلط کردم
 مراسم عالم ساخت چشم‌گریه آلودش
 (نظیری، ۱۳۷۹: ۱۸۸)

"تجرید" در این مفهوم به صورت مشخص‌تری نیز تعریف شده‌است: "در بدیع فارسی مرادف خطاب النفس است، یعنی متکلم از نفس خویشتن، یکی را مانند خود، انتزاع کند و او را طرف خطاب قرار دهد" (همایی، ۱۳۸۸: ۲۹۸). تخلص در غزل فارسی، به عنوان راوی شعر، در بیت یا ابیات پایانی غزل حاضر می‌شود اولین تصویری که به ذهن می‌رسد این است که شاعر خواسته نام یا تخلص خود را ذکر کند تا شناخته و معرفی شود این نکته بسیار مهم است، اما کارکرد و نقش تخلص به همین جا ختم نمی‌شود، چنان‌که گفته‌آمد یکی از نقش‌های تخلص آن است که به عنوان گوینده‌ی نمایشی در پایان غزل ظاهر شود یعنی تخلص، شاعر نیست بلکه گوینده‌ی شعر است. در این تحقیق نشانه‌هایی ارائه می‌گردد که ثابت می‌کند برخی غزل‌سرایان تخلص را، به عنوان گوینده‌ی نمایشی درک کرده و یا حداقل با شیوه‌های کاربرد صنعت تجرید همراه با تخلص، آشنا بوده و از آن بهره گرفته‌اند. ذکر این نکته ضروری است که نشانه‌های تمایز شاعر از تخلص، در غزل همه‌ی غزل‌سرایان دیده نمی‌شود، اما می‌توان گفت اغلب غزل‌سرایان کمابیش این شیوه‌ها یا برخی از این شیوه‌ها را به کار برده‌اند. غزل‌سرایانی چون حافظ از اغلب این شیوه‌ها بهره برده ازین رو تخلص، در غزل‌های او بسیار برجسته و چشمگیر است، اما برخی از غزل‌سرایان از دو یا چند شیوه‌ی تمایز تخلص از شاعر بهره برده‌اند که درین جا بدان می‌پردازیم.

پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی تخلص، پژوهش‌های متعددی انجام گرفته‌است که می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: ۱- برخی از پژوهش‌ها درباره‌ی ویژگی‌ها و کارکردهای کلی تخلص است که با تحقیق بر تخلص یک یا چند شاعر به دست آمده‌است مانند: "روان‌شناسی اجتماعی شعر فارسی در نگاهی به تخلص‌ها" (شفیعی کدکنی: ۱۳۸۲)، "ارزش تخلص و کاربرد آن در شعر حافظ" (محمدی آسیابادی، ۱۳۸۴) و "راز تخلص در شعر فارسی" (مهدی نیک منش: ۱۳۸۲). ۲- برخی از پژوهش‌ها درباره‌ی ویژگی‌ها و کارکردهای تخلص یک شاعر است از جمله مقاله‌های: "جایگاه تخلص در غزلیات مدحی حافظ" (علی حیدری و مهرنوش دژم: ۱۳۹۲، منتشر شده در شعرپژوهی)، "شیوه

روایت دوم شخص در تخلص‌های حافظ" (لیلا رضایی و عباس جاهد جاه: ۱۳۹۰، منتشر شده در جستارهای ادبی) و... از پژوهش‌های انجام شده درباره‌ی تخلص، مقاله‌ی "ارزش تخلص و کاربرد آن در شعر حافظ" با مقاله‌ی حاضر ارتباط موضوعی دارد محمدی آسیابادی، در این مقاله، ضمن بررسی کارکردهای تخلص، به بیان نقش زیباشناسی آن پرداخته است. وی معتقد است که "باید میان شاعر و گوینده‌ی شعر تمایز قائل شد و شاعر را نه گوینده‌ی شعر، بلکه سازنده و سراینده‌ی آن دانست" (محمدی آسیابادی، ۱۳۸۴: ۵۶).

الف) نشانه‌های تمایز تخلص از شاعر، با قرینه‌ی لفظی

تخلص در غزل برخی از غزل سرایان با نشانه‌هایی لفظی همراه است که بر وجود گوینده‌ی شعر، یا بر انتزاع شخص دیگری از وجود شاعر دلالت می‌کند، این نشانه‌های لفظی عبارتند از:

۱- سخن گفتن شاعر درباره‌ی تخلص:

گاه شاعر چنان درباره‌ی تخلص سخن می‌گوید که نشان می‌دهد تخلص، شخصی غیر از شاعر است که او را می‌بیند و توصیف می‌کند. شخصی که شاعر با واسطه‌ی تخلص، از او یاد می‌کند، اغلب شخصیتی، مخالف شخصیت شاعر است. پس به دو طریق، وجود گوینده‌ی شعر، (تخلص) برجسته می‌شود:

اول آن که تخلص شخصیتی می‌شود که مخاطب قرار می‌گیرد و دوم آن که شخصیتش، گاهی مخالف و مزاحم شاعر، معرفی می‌گردد.

خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نشد

حافظ ار نیز بداند که چنینم چه شود

(حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶۰)

گفتم روم به خواب و ببینم خیال دوست

حافظ ز آه و ناله امانم نمی‌دهد

(همان: ۴۶۲)

هنگامه‌ی فغانی بر هم زدیم و او را

دست و گلوی بسته تا پای دار بردیم

(فغانی شیرازی، ۱۳۵۳: ۳۱۹)

وبال من همه شعر آمد و دریغ که خسرو

نگفت خامش و من ترک گفتگوی نکردم

(امیر خسرو، ۱۳۶۱: ۴۳۳)

۲- سخن گفتن شاعر با تخلص:

مخاطب ساختن تخلص و سخن گفتن با او، در غزل فارسی بسیار دیده می‌شود که از نشانه‌های تمایز تخلص از شاعر است به‌ویژه اگر گفتگو چنان باشد که بر جدایی آن دو تاکید گردد:

سعدیا با تو نگفتم که مرو از پی دل نروم باز گر این بار که رفتم جستم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۲۶)

از عراقی دوش پرسیدم که: چوناست حال تو؟ گفت: چون باشد کسی کز دوستان باشد جدا؟
(عراقی، ۱۳۶۸: ۸۹)

۳ - سخن گفتنِ تخلص درباره ی شاعر: سخن گفتن گوینده ی شعری، با شاعر، یکی از

شیوه‌های هنری است که شخصیت تخلص را متمایز از شاعر نشان می‌دهد. این شیوه در غزل فارسی کمتر دیده می‌شود.

حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی گو مکن عیب که من ، مشک ختن می بویم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۷۶۲)

گویدم انوری در این پیوند پای در پیش و پای باز پسم
گویم اینک از اینت می‌گویم پای بر جای نیست همنفسم
(انوری، ۱۳۷۶: ۴۶۳)

۴- تشبیه شاعر به تخلص: هر تشبیهی دو پایه اصلی دارد: "مشبه" و "مشبه به" "مشبه" چیزی یا کسی است که به "مشبه به" تشبیه می‌شود، پس هر تشبیهی همانندی دو چیز را نشان می‌دهد. بنا براین هرگاه شاعر به تخلص تشبیه شود، بیانگر آن است که تخلص وجودی غیر از شاعر است و شاعر بدان تشبیه شده است. تشبیه شاعر به تخلص از مهم‌ترین و پرکاربردترین شیوه‌های تمایز شاعر از تخلص است که کم و بیش در اغلب دیوان‌های غزل سرایان دیده می‌شود.

همچو حافظ به خرابات روم جامه قبا بو که در بر کشد آن دلبر نوخاسته ام
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۲۷)

همچو عطار از جهان بیرون شویم بی جهت در رقص آییم از الست
(عطار، ۱۳۹۰: ۱۰۸)

تا توّلّا کرده ایم از عاشقی در دوستیت چون سنائی از همه عالم تبرّا کرده ایم
(سنائی، ۱۳۶۲: ۹۴۹)

همچو خواجو با بد و نیک کسم کاری نبود لیک با او داشتم گر زان که کاری داشتم
(خواجو، ۱۳۸۹: ۳۳۷)

همچون فغانی از تو نگردم اگر چه تو هر دم ، ره دگر ، به من گم ، نموده یی
(فغانی، ۱۳۵۳: ۳۸۳)

۵- تشبیه تخلص به شاعر: تشبیه شخص تخلص به شاعر نیز دیده شد :

سعیدیا از صافی می همچومن شو همچو من زان که با می مستحق حضرت مولی منم
(سعیدی، ۱۳۸۵: ۲۷۶)

چون من طرب ، فریب ز شیخ ریا مخور غیر از لب پیاله و لعل بتان مبوس
(طرب ، ۱۳۴۲ : ۵۷۳)

۶- اضافه شدن ضمیر "ما" به تخلص

بندرت دیده می شود که غز سرا، ضمیر "ما" را ، مضاف الیه تخلص خود، قرار داده‌است. افزوده شدن ضمیر به تخلص، برجستگی قابل توجهی به شعر می‌بخشد زیرا علاوه بر تمایز تخلص از شاعر ، لحنی صمیمی و رندانه به غزل می‌دهد.

وقتی حافظ عبارت "حافظ ما" را به کار می‌برد ، ضمیر "ما" نشان می‌دهد که مخاطب تخلص، تنها شاعر نیست بلکه او راوی یی است که روایت خود را تقدیم همه ی مخاطبانی می‌سازد که سروده اش را می‌خوانند. شاعر نیز یکی از مخاطبان است و در برابر گوینده ی شعر، تفاوتی میان او و دیگران نیست. بنابر این شاعر از تخلص جدا می‌گردد و به مخاطبان دیگر می‌پیوندد:

چه جای گفتهٔ خواجه و شعر سلمان است که شعر حافظ ما به ز شعر خوب ظهیر
(حافظ ، ۱۳۶۲: ۵۱۸)

نظر به جوش خریدار نیست صائب را کلام صائب ما بی نیاز تحسین است
(صائب، ۱۳۹۲: ۳۱۲)

چرخ محال است دهد دادِ دلِ بیدلِ ما گردش آن چشم مگر ، جام تغافل شکند
(بیدل، ۱۳۷۶ : ۳۵)

۷- به کاربردن ضمیر "من" و "ما" همراه با تخلص

الف) در یک جمله: ضمیر، واژه‌ای است که جانشین اسم می‌شود و به جای آن به کار می‌رود بنابراین یا اسم ذکر می‌شود یا آن که ضمیری در جای آن قرار می‌گیرد، اما اسم و ضمیر با هم ذکر نمی‌شوند زیرا هر دو ، یکی هستند.

گاه دیده می‌شود که شاعر برای خود، ضمیر "من" یا "ما" می‌آورد و در کنار آن تخلص یا اسم گوینده ی شعر خود را ذکر می‌کند تا نشان دهد که تخلص، شخصی غیر از اوست:

فرخی چون تو و من ، به سخندانی نیست شعر شیرین ز تو و ملک سخن مال من است
(فرخی یزدی ، ۱۳۵۷: ۱۰۷)

ز من پرس ذوق سخن های خسرو که من آن ره و ساز را می شناسم
(امیر خسرو ، ۱۳۶۱: ۱۳۵۵)

ما و طبیب تا چند مخمور در خرابات اعطوا لنا حمیاً یا ایها السکارا
(طبیب اصفهانی ، بی تا : ۷)

کس نیست بدین سخن گرفتار یا خسرو دلشکسته یا من
(امیر خسرو ، ۱۳۶۱: ۴۶۱)

بیت زیر از زیباترین گونه‌های جمع آمدن تخلص و ضمیر است شاعر در خلوت به نزد عطار که
گوینده ی شعر است فرستاده می‌شود:

چو در خلوت چنان گردم که باید به خلوت پیش عطارم فرستد
(عطار ، ۱۳۹۰: ۱۷۳)

امیر خسرو نیز می‌خواهد جعد معشوق را به دست گرفته به نزد راوی اشعارش یعنی تخلص
ببرد ، البته برای واژه "خسرو" می‌توان دو معنای ایهامی در نظر گرفت: تخلص شاعر و دیگر به
معنای شاه و امیر کشور:

روی خوبان داروی بیهوشی است چون زیم ار با چنین افیون رویم

جعد او گیریم و بر خسرو بریم سلسله در دست بر مجنون رویم
(امیر خسرو ، ۱۳۶۱: ۴۱۶)

چون محو گشتم از خود همراه من عراقی بر آشیان وحدت بی بال و پر پریدم
(عراقی ، ۱۳۶۸: ۱۷۷)

ب) کار برد ضمیر "من" و تخلص در دو جمله ی متوالی

اگر چه گریه خسرو نشان رسوایی است و لیک من به حضور تو آبرو دانم
(امیر خسرو ، ۱۳۶۱: ۴۴۳)

وحشی آزدگی داری و از من داری من چه کردم که غلط بود که دیگر نکنم
(وحشی ، ۱۳۷۴: ۱۰۷)

۸- گوینده شعر خواندن تخلص

یکی از مضامینی که سخنوران در کنار تخلص خود می‌آورند ذکر نام آفریننده‌ی شعر است. در این موارد به صراحت، تخلص را آفریننده شعر معرفی می‌کنند و با قرینه‌ی لفظی دیگری، چون ذکر ضمیر "من"، در کنار تخلص، شاعر از تخلص متمایز می‌شود:

حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۷۰۸)

من از حیرت نمی‌دانم حدیث خویشتن گفتن ز قول اوحدی بشنو سخن‌های جگرسوزم
(اوحدی، ۱۳۴۰: ۲۸۱)

۹- انتخاب تخلص

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، تخلص شمس را در پایان بسیاری از غزل‌های خود به کار برده‌است؛ زیرا عشق و ارادت به شمس تبریزی، رخصتش نمی‌داد که نامی از خود ببرد. این شیوه گرچه از سایر شیوه‌های تمایز تخلص از شاعر کاربرد کمتری دارد، چنان‌که در بین غزل‌سرایان بزرگ ایران، تنها مولانا در این شیوه معروف گشته است اما صراحت آن، از نظر تمایز شاعر از تخلص معلوم و قطعی است. همه می‌دانند که نام شاعر، مولوی و تخلص او شمس بوده است. علاوه بر این، شاعر تصریح نموده که گوینده‌ی اشعارش شمس است.

مفخر تبریزیان، شمس حق و دین بگو بلکه صدای تو است، این همه گفتار من
(مولوی، ج ۲: ۱۰۴۹)

ب) نشانه‌های تمایز تخلص از شاعر با قرینه‌ی معنایی

گاه تخلص مضمون و مفهومی به همراه دارد که پذیرش آن، تمایز تخلص از شاعر را آشکار می‌سازد مهم‌ترین مضامینی که تصور آن درباره‌ی شاعر دشوار و درباره‌ی تخلص امکان‌پذیرتر است عبارت است از:

۱- سخن گفتن از مرگ گوینده‌ی شعر: یکی از نشانه‌های معنایی تمایز تخلص از شاعر، سخن گفتن درباره‌ی مرگ گوینده شعر است زیرا نمی‌توان پذیرفت که شاعر در حالی که زنده است، درباره‌ی مرگ حادث شده‌ی خود سخن بگوید.

تمایز تخلص از شاعر، با قراین متعدد مسلم است، اما سخنوران در این زمینه حدود بلاغت را

رعایت کرده‌اند و کوشیده‌اند که تخلص را در پرده ای از ابهام و ابهام نگاه دارند تا ظرفیت چند معنایی بودن کلام، بر عظمت آن بیفزاید و ابهام هنری، جایگزین صراحت معانی گردد، به همین سبب است که خواننده جز با تامل و دقت بدان پی نمی‌برد مثلاً در بیت زیر، عبارت "از جهان رفتی" در وصف "حافظ" آمده است.

این گونه عبارات در وصف گوینده ی شعر و راوی که در شعر حضور دارد و ما آن را تخلص می‌گوییم آمده، نه در وصف شاعر، اما بیان آن چنان است که می‌توان آن را مضمونی مجازی در وصف شاعر نیز به شمار آورد:

به راه میکده حافظ خوش از جهان رفتی دعای اهل دلت باد مونس دل پاک
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۰۲)

در بیت زیر، تخلص این گونه وصف شده که سال‌ها با عشق یار، در خاک خفته است:
خواهم که چون سنائی در عشق روی او در خاک خفته باشم با مهر سال‌ها
(سنائی، ۱۳۶۲: ۸۰۱)

در بیت زیر شاعر اشاره کرده که می‌خواهد همچون خواجو، تشنه بر لب دریا بمیرد:
تشنه می‌میرم چو خواجو بر لب دریا و لیک بر لب خشکم، سرشک از دیده تر می‌چکد
(خواجو، ۱۳۸۹: ۱۷۹)

در بیت زیر گفته شده که "اوحدی" مرد، لابد آن کسی که جان داده، شخصیتی است که شاعر جهت پدید آوردن صنعت "تجرید" از خود منتزع ساخته است:

مرد اوحدی ز عشق و نگفتی: دریغ بود ماتم، نگاه کن که نیرزد به شیونی
(اوحدی، ۱۳۴۰: ۴۰۳)

مجمر اصفهانی که از شاعران دوره ی بازگشت است در مقطع تعداد قابل توجهی از غزل‌های خود، درباره ی مرگ گوینده ی شعر خود سخن گفته است:

از آن بگذشت آن بیدادگر، بر تربت مجمر که چون نی باز اندر ناله آرد استخوانش را
(مجمر، ۱۳۴۵: ۳)

زان به مرگم شاد شد مجمر که داند خویش را در چنین راحت پس از چندین عذاب افکنده ایم
(همان: ۷۲)

در اینجا این سوال پیش می‌آید که چرا شاعر از مرگ گوینده‌ی شعر خود سخن گفته است؟ شاید سخن گفتن از مرگ تخلص برای آن است که ما بیشتر متوجه آن شویم. مهم‌ترین مصداقی که ما را متوجه زندگی می‌سازد، مرگ است زیرا یکی از راه‌های شناسایی و معرفی یک مصداق، استفاده از مصداق متضاد آن است و سخن گفتن از مرگ گوینده‌ی شعر یا شخصیتی که شاعر از خود متزع ساخته، هشدار برای وجود و حضور اوست.

۲- بیان تفاوت‌های شاعر و تخلص: از قرینه‌های معنوی دیگری که تمایز تخلص را از شاعر نشان می‌دهد، بیان تفاوت‌های آن دو است برای مثال در بیت زیر، صبر و سکون، صفت گوینده‌ی شعر و بی‌سکونی صفت شاعر است:

گر اوحدی سکونی دارد، صبور نباشد من چون کنم صبوری آخر؟ که بی‌سکونم
(اوحدی، ۱۳۴۰: ۲۹۶)

در بیت زیر شاعر بار سفر می‌بندد، اما گوینده‌ی شعر جایی دگر است:

مجوی اوحدی را تو ز من کاندرا آن ساعت که من بار می‌بستم، به جانبی دگر بود او
(همان: ۳۳۲)

من چو شادم از غم و تیمار تو پس عراقی از چه محزون است باز؟
(عراقی، ۱۳۶۸: ۱۵۸)

من چو از سودای خوبان سوختم پس عراقی از چه خام افتاد باز؟
(همان: ۱۵۹)

بررسی شخصیت تخلص با توجه به تشبیه شاعر به تخلص

تخلص مانند شاعر و البته در سطحی برتر و عالی‌تر می‌اندیشد و رفتار می‌کند. تخلص، گویا شخصیت مثبتی است که نسبتش با شاعر، راوی و الهام‌دهنده و نسبتش با دیگران، اسطوره روشن-گری و به زبان عامیانه یک "الگو" است.

زمینه‌ی روشنگری تخلص به زمینه‌ی فکری شاعر وابسته است مثلاً فرخی یزدی که مضمون اشعارش سیاسی اجتماعی است، تخلصش نیز در همین زمینه اسطوره می‌شود: در باب سیاست "تند رو" خوانده می‌شود لابد بدان دلیل که حقایق را با صراحت بر ملا می‌سازد:

ما را چو فرخی همه خوانند تند رو روزی گر از حقایق ناگفته دم زنیم
(فرخی یزدی، ۱۳۵۷: ۱۶۲)

شخصیت تخلص در فضای غزل‌های عاشقانه، سمبل عشق و وفاداری است "گنج عشق در سینه دارد"، در وادی عشق "از سر جان و جهان برخاسته" و بدین جهت به سر منزل مقصود رسیده:
 چو حافظ گنج او در سینه دارم اگر چه مدعی بیند حقیرم
 (حافظ، ۱۳۶۲: ۶۶۴)

خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات که چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم
 (همان: ۶۷۲)

در دیوان حافظ، شاعر شش بار خود را به تخلص تشبیه کرده است، که "وجه شبه" تشبیهات عبارت است از:

گنج عشق در سینه داشتن (همان: ۶۶۴)، جامه قبا به خرابات رفتن (همان: ۶۲۷)، از سر جان و جهان برخاستن (همان: ۶۷۲)، به خیالی از معشوق راضی بودن (همان: ۷۴۴)، ره از بیابان بیرون بردن (همان: ۷۱۸) و به مقام رسیدن (همان: ۵۴۶).

بررسی این وجه شبه‌ها معلوم می‌دارد که در فضای عاشقانه ی غزل‌های حافظ، گوینده ی شعر (تخلص)، پیشرو شاعر و از اصلاان به معشوق و دارای مقام است.

گوینده ی شعر در غزل‌های سنائی، شخصیتی واقعی (نه آرمانی)، همچون شاعر است لیبک عشق زده و در راه رسیدن به وصال از همه عالم تبراً کرده است:

لیبک زدیم از سر دعوی چو سنائی بر عقل زدیم از جهت عجز رقم ها
 (سنائی، ۱۳۶۲: ۸۰۱)

تا توّلّا کرده ایم از عاشقی در دوستیت چون سنائی از همه عالم تبراً کرده ایم
 (همان: ۹۴۹)

گوینده ی شعر در غزل‌های عطار، زاهد پاک باخته‌ای است که از ما سوا گذشته و مست گشته و در عالم معنا با شاهدان روح ملاقات کرده است؛ این نکته از بررسی "وجه شبه ها" به دست می‌آید:

نیست شدن و ذره وار به نزد معشوق رسیدن (عطار، ۱۳۹۰: ۱۸۶)، خویشتن ایثار کردن (همان: ۹۹)، در میان زندگی مردن (همان: ۱۰۵)، از جهان بیرون شدن (همان: ۱۰۸)، از ما سوا بریدن (همان: ۱۴۹)، باد به دست بودن (همان: ۳۱۴)، در لا کون افتادن (همان: ۳۲۱)، سیمرخ بودن و یک

مرغ به زیر پر نداشتن (همان: ۳۴۲)، از جهان فارغ شدن (همان: ۳۸۲)، غم عشق کشیدن (همان: ۳۸۳)، با شاهدان روح ملاقات کردن (همان: ۳۸۶) و مست بودن (همان: ۳۸۷).

چو پیدا نیست جای ما چو عطار چو هر جایی، همه جایی بباشیم
(همان: ۳۸۲)

در کسب علم و عقل چو عطار هر زمان با شاهدان روح ملاقات می کنیم
(همان: ۳۸۶)

تخلّص سعدی یک بار مورد تشبیه قرار گرفته و "وجه شبه" آن پیمودن راه عشق است:
راه عشق تو دراز است ولی سعدی وار می روم وز سر حسرت به قفا می نگرم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۵۴)

در غزل‌های خاقانی نیز شش تشبیه دیده می‌شود که در آن‌ها شاعر "مشبه" و تخلّص "مشبه به" است که "وجه شبه"های آن ذکر می‌شود:

سر بر کوی معشوق نهادن (خاقانی، ۱۳۷۴: ۶۴۵)، لاشه‌ی عمر بر آخور خاص بستن (همان: ۶۴۲)،
وام تخته‌ی عمر از ابجد گفتگو شستن (همان: ۶۳۳)، وام ایام از کیسه‌ی عمر گذاردن (همان: ۶۲۶)،
موقوف امانت عظیم بودن (همان: ۶۲۹) و به کار عشق معشوق درماندن:

به کار عشق تو درمانده ام چو خاقانی اگر نه بام فلک خوش نشیمنی است مرا
(همان: ۵۵۰)

تخلّص و گوینده‌ی شعر در غزل خاقانی بنا بر دیدگاهی که شاعر دارد با تخلّص در غزل حافظ تفاوت دارد تخلّص در غزل حافظ به سر منزل رسیده و از سر جان و جهان برخاسته است، اما شخصیت تخلّص خاقانی، زاهد سالکی است که گر چه سر تسلیم بر درگاه معشوق فرو آورده و ترک گفتگو کرده و خود را امانت دار عشق ساخته، راه به جایی نبرده و درمانده است.

فغانی شیرازی که خود را بی نصیب و ناکام از همه چیز می‌دیده، به معشوق خود گفته است: مرا همچون فغانی از نظر انداخته ای:

اکنون که چون فغانیم افگندی از نظر گر هم که داشتم هنری قیمتم نماند
(فغانی، ۱۳۵۳: ۲۰۹)

با توجه به آن چه گذشت، شاعر با تشبیه خود به تخلّص، به ظاهر خویش را از تخلّص متمایز ساخته، اما بررسی "وجه شبه" این تشبیه‌ها نشان می‌دهد که تخلّص که "مشبه به" قرار گرفته همان خصوصیات شاعر را دارد که "مشبه" واقع شده است.

در واقع تشبیه شاعر به تخلص از نوع تشبیه یک چیز به خودش است و اگرچه از دیدگاه بلاغیون سزاوار نیست که چیزی را به خودش تشبیه کنیم (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۵۶) اما چون "مشبه به" آفریده‌ی شاعر (گونه‌ای تجرید) است و نوعی هنجارگریزی ادبی و بدیع از قانون تشبیه می‌باشد، هنری و زیبا واقع شده‌است.

نتیجه

برخی غزل سرایان در ذکر تخلص خود، چنان سخن گفته‌اند که گویی تخلص نام شاعر نیست، بلکه شخص دیگری است و بدین ترتیب شاعر از تخلص متمایز شده است. تمایز شاعر از تخلص مطابق یکی از گونه‌های صنعت بدیعی به نام "تجرید" است. نشانه‌های تمایز شاعر از تخلص یا نشانه‌های "تجرید" را می‌توان در دو دسته‌ی نشانه‌های لفظی و نشانه‌های معنایی تقسیم بندی کرد: نشانه‌های لفظی عبارتند از:

۱- سخن گفتن شاعر درباره تخلص ۲- سخن گفتن شاعر با تخلص ۳- سخن گفتن تخلص با شاعر ۴- تشبیه شاعر به تخلص ۵- تشبیه تخلص به شاعر ۶- اضافه شدن ضمیر "ما" به تخلص: برای مثال حافظ، در غزل هایش، عبارت "حافظ ما" را به کار برده است. ۷- ضمیر "من" و "ما" در کنار تخلص: گاه در یک جمله در کنار تخلص، ضمیر "من" و "ما" به کار رفته که مرجع آن شاعر است. ۸- گوینده شعر خواندن تخلص: برخی از شاعران، در موارد متعددی به گوینده‌ی شعر خود اشاره کرده و تذکر داده‌اند که تخلص یا گوینده شعر، اشعار را آفریده است. ۹- انتخاب تخلص: شاعری چون مولانا، تخلص شمس را انتخاب کرده است، این تخلص نشان می‌دهد که شمس غزل‌ها را بر زبان مولانا جاری ساخته است، بنابر این شمس گوینده‌ی شعر بوده است.

و نشانه‌های تمایز شاعر از تخلص با قرینه معنایی عبارتند از:

۱- سخن گفتن از مرگ گوینده‌ی شعر: برخی شاعران، همراه با ذکر تخلص، درباره‌ی مرگ خود سخن گفته‌اند. از آن جا که شاعر زنده بوده، می‌توان برداشت نمود که منظور مرگ گوینده‌ی شعر یا تخلص بوده نه شاعر.

۲- بیان تفاوت‌های شاعر و تخلص: گاهی شاعر، تفاوت‌های خود و تخلص را وصف می‌کند که این موارد نیز می‌تواند نشانه‌ی معنایی تمایز تخلص از شاعر تلقی گردد.

همچنین در این تحقیق، علاوه بر ذکر نشانه‌های تمایز شاعر از تخلص، سعی شده شخصیت تخلص بررسی گردد، بدین جهت با توجه به تشبیهاتی که "مشبه" آن شاعر و "مشبه به" آن تخلص بوده، به طور کلی تخلص معرفی گشته است این تحقیق نشان می‌دهد که تخلص همان شاعر است.

منابع

- ۱- آهنی، غلامحسین، معانی بیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنیاد قرآن، ۱۳۶۰.
- ۲- امیرخسرو دهلوی، دیوان اشعار، به کوشش م. درویش، چاپ دوم، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱.
- ۳- انوری، علی‌بن محمد، دیوان اشعار، به کوشش مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- ۴- اوحدی مراغی، دیوان اشعار، به کوشش سعید نفیسی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- ۵- برهانی، رضا، طلا در مس، چاپ سوم، تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۸.
- ۶- بیدل، عبدالقادر، کلیات بیدل، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی راکانی، چاپ اول، تهران: انتشارات الهام، ۱۳۷۶.
- ۷- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، دیوان حافظ، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
- ۸- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، دیوان اشعار، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- ۹- خواجوی کرمانی، محمودبن علی، غزلیات خواجوی کرمانی، به کوشش حمید مظهری، چاپ ششم، کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، ۱۳۸۹.
- ۱۰- دیچز، دیوید، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه ی محمد تقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۶.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۱۲- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، غزل‌های سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵.
- ۱۳- سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، دیوان اشعار، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۶۲.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۰.
- ۱۵- صائب تبریزی، دیوان اشعار، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۲.

- ۱۶- طیب اصفهانی، دیوان اشعار، به تصحیح حسین مظلوم، (بی تا).
- ۱۷- طرب بن همای شیرازی اصفهانی، دیوان طرب، تهران: کتاب فروشی فروغی، ۱۳۴۲
- ۱۸- عراقی، فخرالدین ابراهیم همدانی، دیوان اشعار، چاپ پنجم، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸
- ۱۹- عطارنیشابوری، فریدالدین، دیوان اشعار، به کوشش کاظم عابدینی مطلق، چاپ اول، قم، آثار قلم، ۱۳۹۰
- ۲۰- علوی مقدم، مهیار، نظریه های نقد ادبی معاصر، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۷
- ۲۱- فرخی یزدی، دیوان اشعار، به تصحیح حسین مکی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷
- ۲۲- فغانی شیرازی، دیوان اشعار، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، تهران: شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۵۳
- ۲۳- مجمر، حسین بن علی، دیوان اشعار، تهران، کتاب فروشی خیام، ۱۳۴۵.
- ۲۴- محمدی آسیابادی، علی، ۱۳۸۴، " ارزش تخلص و کاربرد آن در شعر حافظ"، پژوهش های ادبی، شماره ۸، صص ۵۱-۷۴.
- ۲۵- مولوی، جلال الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، به کوشش توفیق سبحانی، چاپ اول، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۱
- ۲۶- نظیری نیشابوری، محمدحسین، دیوان اشعار، با تصحیح و تعلیقات محمدرضا طاهری، چاپ اول، تهران، انتشارات رهام، ۱۳۷۹
- ۲۷- وحشی بافقی، دیوان اشعار، چاپ ششم، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴
- ۲۸- همایی، جلال الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ بیست و هشتم، تهران: نشر هما، ۱۳۸۸.

29-Eliot, T.S. ; On poetry and poets; New York: Octagon Books, 1975.

